

برداشت اول / نما خارجی / بیابان

رعد و برق در آسمان هویداست و مردی تنها در مبهوت از آنچه در آسمان هاست. بی اختیار این سو و آن سو می‌رود و در پی پناهگاهی است که او را نجات دهد. صدای رعد و برق زیاد می‌شود مرد از اینکه نمی‌تواند جایی را برای پناه خود بیابد مستأصل می‌شود. زانو می‌زند و دستهایش را به آسمان بلند می‌کند. به ابرهای متراکم و تاریکی که رعد و برق می‌زنند نگاه می‌کند. چشم‌ها التماس می‌کند و قطرات اشک از گونه‌هایش سرازیر می‌شود. قطرات اشک آن قدر زیاد می‌شود که از گوشه صورت او به زمین می‌ریزند و زمین را مرطوب می‌کند و همزمان با ریختن قطرات اشک باران نیز باریدن می‌گیرد. باران که بر صورت مرد می‌خورد احساس می‌کند که آرامشی عجیب وجودش را فرا می‌گیرد نفس عمیق می‌کشد. باران سریع‌تر می‌بارد و مرد در زیر باران خیس می‌شود. آهسته در باران قدم می‌زند در انتهای افق روی یک تپه درختی را می‌بیند و احساس می‌کند آن درخت می‌تواند پناهگاه خوبی باشد، لبخندی زیبا صورتش را شفاف می‌کند و به سمت درخت به راه می‌افتد.

برداشت دوم / نما خارجی / زیر یک تک درخت

مرد نشسته و به درخت تکیه داده است. چشمهایش این سو و آن سو را می‌کاود تا چیزی را که به دنبالش راهی این بیابان شده است را بیابد. باران قطع شده است و صدای بلبل به گوش می‌رسد. مرد سرش را به سمت شرق می‌چرخاند و رنگین‌کمانی زیبا را در انتهای است می‌یابد. و به وجد می‌آید از جا بلند می‌شود و به سمت رنگین‌کمان برمی‌گردد. مبهوت در نگاه به رنگین‌کمان است.

دست به شاخه درخت می‌گیرد که ناگهان سببی سرخ از لابه‌لای شاخه‌های آن به زمین می‌افتد. مرد خم می‌شود سیب را بر می‌دارد. سیب سرخ و زیباست. مرد سیب را بو می‌کشد. از عطر سیب سر مست می‌شود. می‌دود تا خود را در هفت رنگ زیبایی آن رها کند. آن قدر می‌دود که در انتهای افق گم می‌شود.

برداشت سوم / نما خارجی / اطراف مسجد الحرام

مرد سیب بدست همچنان می‌دود احساس می‌کند در فضای رنگین‌کمان است. جهان پیرامونش را هاله‌ای از هفت رنگ تشکیل داده است. بسیار خوشحال است که به رنگین‌کمان دست پیدا کرده است، می‌ایستد. نگاهی به آسمان می‌کند. چشم‌هایش فضا رنگارنگ پیرامونش را دور می‌زند که ناگهان احساس می‌کند در مقابل کعبه ایستاده است.

از فرط شادمانی همچنان که سیب را در دو دست گرفته است به سمت کعبه می‌نشیند مبدأ رنگارنگی فضا را می‌یابد مردم در حال طواف هستند که ناگهان بانویی را می‌بیند از سمت کعبه می‌آید. سیب پوش و کودکی روی دستهایش جا گرفته است. کودکی که سبز پوش است. مرد چشم‌هایش از فرط شادی بارانی می‌شود.

گریه می‌کند. و آن بانوی سپید پوش و فرزند سبز به سمت مرد می‌آیند. مرد دستهایش را به سمت آنها می‌کشد و سیب را به آنها تعارف می‌کند. بانوی سپید پوش از کنار مرد

می‌گذرد. مرد سیب را هنوز در دست‌هایش می‌بیند. به سیب خیره می‌شود. بانوی سپید پوش و

فرزند سبز ناپدید می‌شوند.
مرد به دنبال آنها می‌گردد. اما می‌بیند تمام کسانی که برای طواف کعبه آمده‌اند سیب سرخی در دست‌هایشان است.
صدایی از آسمان می‌آید صدایی که با طنین زیبا می‌گوید: «السلام علیک یا علی بن ابی طالب (علیه السلام)»

رنگین‌کمان وسیب

خامد جنتی

فیلم نامه مکتوب